

پروندهٔ ویژهٔ روز نوجوان را بخوانید از نگاه به دانشگاه تا مصرف فرهنگی و تجربهٔ جنگ و...

نوجوانی زیر آفتاب صحرا زوال

ادامه از صفحه یک

اول کار معمولاُ خودبیمد و خوابالو؛ بچه بودیم دیگر. آرام آرام که آب در دهانمان خیس و غلت می خورد و موتور نطقمان روشن می شد، علاوه بر کار شروع می کردیم صحبت کردن. البته باغبان دایم متذکر می شد «حواس تون از کار پرت نشه» از هر دری هم صحبت می کردیم. از جنگ ایران و عراق که اون وقت‌ها یک شب در میان هواپیماهای صدام می آمد برای بمباران، تا موضوع مدرسه و خبرهای فامیل و فوتبال. یادم است که افتتاحیه جام جهانی ۹۰ بود توی ایتالیا و کامرون با یک گل و دوسه تا اخراجی، آرزائیتن قهرمان ۸۶ را شکست داد، صبح فرداش کلاً مشغول تحلیل اون بودیم و البته همراه کار. باغبان هم دایم تذکر می داد: «برای فوتبال و تحلیلش وقت زیاده، به کار لاتئون دل بدین...»

هر روز که کمر سختی کار می شکست و می افتادیم روی دور تمام شدن و جمع وجور کردن جعبه میوه‌ها و بار زدنشان برای فروش در میدان، انگار انرژی تازه‌ای میدیده می شد و تندتر و سریع تر کار می کردیم تا برسیم به قسمت گوارا و دلنشین کار. اول متن را یادتان است؟ یا خستگی تمام می رسیدیم خانه تا خودمان را تروتمیز کنیم و آب و دست و صورتمان بزینیم و صبحانه را نوش جان کنیم، بعدش هم بزینیم بیرون پی مدرسه و دانشگاه و کار... اون صبحانه حقاً خوردن داشت. انگار مانده آسمانی بود. همان نان و پنیر و چای معمولی بود ولی بعد از کار سخت، مزایاش چیز دیگری بود. همه‌اش می چسبید به برگ و پی مان. خیلی خوشمزه بود. البته تا تجربه نشود، لذتش فهم نمی شود. راستی! سر همان سفره بود که معنای حلال و طیب و طاهر، برپایمان تجسم عینی می یافت.

از اون سختی بیلاری اول صبح و کار نسبتاً آسنگین تا رسیدن به سر سفره و جمع شدن همه و صرف صبحانه دسته جمعی، هر قدم و نفسی پر بود از نکته‌های ریز و نغزی که پیش می آمد که یا به چشم و گوش می دیدیم و می شنیدیم و یا باغبان برپایمان می گفت

پنجشنبه ۸ آبان ۱۴۰۴

شماره ۴۵۴۴

۱۳۹۳

FARHIKHTEGANDAILY.COM

۱۳۹۳

FARHIKHTEGANONLINE

و حکایت و روایت می کرد. کلاس درسی بود برای خودش بی آنکه میز و نیمکت و تخته‌ای باشد. نوجوانی ماسرشار بود از این لحظات و نکات. اول صبح بعد از استراحتی متعارف در بهترین زمان گپ‌رای مغز یا نکته‌های ظریف نغز، ذهن به حال و هو جود می آمد و بعضاً تا مرز بهجت و سماع هم پیش می رفت.

شاید برای «هر که در این حلقه نیست خارج از این ماجراست»، هرچه تعریف کنی نتواند به قد و کیفیت این لحظات و نفعات قد علم کند و نتواند بفهمد که نقشی که در آن روزهای نوجوانی، بر دل و مغز و روح و فکر مان حک می شد، طوری ماندگار می شد که به مسیر حرکت، جان و جهت می داد و دم قبل و بعد آن را کاملاً جدا می کرد. یادم است یک نوبت وقتی مشغول توت گرفتن بودیم و درختی را تکان داده بودیم و داشتیم چادر توت را خالی می کردیم و توی جعبه میوه می ریختیم، دیدیم باغبان دوباره رفت بالای همان درخت و تکه‌ده توتی که لا به لای شاخ و برگ‌ها پنهان بود را چید و خورد. بعد که حیرت مارا دید که: «برای یک توت دوباره رفتن بالای درخت؟» گفت: «اگر بدانی که درخت، همه قابلیت خود را به وسط می آورد تا آن دانه توت به چشم ما بیاید و ما آن را استفاده کنیم، الا وقتی این میوه به چشم خورد و آن را چیدم و خوردم، این قدر درخت خوشحال شد و کیف کرد که نگو...» با این نگله، با عینک دیگری در عالم، دقیق می شوی و غور می کنی.

■ ■ ■

سال‌های نوجوانی، سال‌هایی که خیلی زود می آیند و خیلی تند رهسپار می شوند و خود را ذخیره جوانی و تمام ایام ات عمر می کنند. سال‌هایی که خیلی کوتاهند؛ اما خیلی عمیقند و ماندگارترین نقش‌ها را بر ذهن حک می کنند.

می دانید که دوره خوشحالی و کودکی، دوره مواجهه با همه تاژی‌های پیرامون است و کودک دوستش دارد آن را ببیند و بشناسد و یاد بگیرد و حس تبعیت و پیروی همراه

بازاندیشی در ارزش مدرک دانشگاهی در نگاه نسل جدید

به‌عنوان «بحران اشتغال دانش آموختگان» یاد می‌کنند. طبق گفته رئیس مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی نیر یکبارخی فارغ التحصیلان دانشگاهی دورقمی شده‌است (حلولد ۱۱ درصد در سال ۱۳۰۳)، حتی آمار نشان می‌دهد در بهار ۱۴۰۳ از هر ۱۰ فرد یکبار در کشور، ۴ نفر دارای مدرک دانشگاهی بوده‌اند (این رقم برای زنان یکبار به ۷ نفر از ۱۰ نفر می‌رسد). به عبارت دیگر، ۴۰ درصد جمعیت یکبار ایران تحصیلات عالی دارند. چنین واقعیتی به‌طور ناخواسته این پیام را مخابره می‌کند که مدرک لزوماً تضمین‌کننده اشتغال نیست و حتی گاهی افراد فارغ‌المدرک شانس بهتری برای یافتن کار دارند. افزون بر معضل یکباری، اشتغال غیر مرتبط فارغ التحصیلان نیز رواج یافته‌است. این بدان معناست که مدرک تخصصی بسیاری از جوانان در عمل به کار گرفته نمی‌شود و ارزش سر مایه‌گذاری آموزشی آن‌ها زیر سؤال می‌رود. هنگامی که یک‌فارغ‌التحصیل، خود را در شغلی می‌یابد که نیاز به تحصیلات دانشگاهی ندارد، طبیعی است که اعتقاد نسل او به معجزه مدرک تضعیف شود. این تجربه جمعی، دیدن فارغ‌التحصیلاتی که پس از سال‌ها درس خواندن یکبار مانده‌اند یا در کاری کم‌درآمد و نامرتبط مشغولند، زمینه را برای تجدینظر در رویکردهای گذشته فراهم کرده است.

در نقطه مقابل، نوجوانان ۱۲ تا ۱۸ ساله هنوز در فضای مدارس و زیر سایه آرزوهای والدین و معلمان خورزندگی می‌کنند. برای بسیاری از آن‌ها، ورود به دانشگاه یک هدف روشن‌سن و بزرگ است. کنکور در نظام آموزشی ایران به‌شابه گردونه‌ای سرنوشت‌ساز تصویر می‌شود که عبور موفق از آن مساوی آینده‌رخشان خواهد بود. این نوجوانان هنوز مستقیماً طعم بازار کار را نچشیده‌اند و باورهای سنتی در باره ارزش مدرک در ذهنشان پروتگ‌است. به بیان دیگر، آن‌ها مان‌دوکسای جامعه در خصوص تحصیلات هستند؛ آنچه پیروریدو، جامعه‌شناس فرانسوی از آن به‌عنوان باورهای بدیهی و ناخودآه‌حاکم بر ذهن جامعه یاد می‌کند. در فرهنگ عمومی ما، سال‌ها این دوکسا وجود داشته که «مدرک دانشگاهی یعنی موفقیت» باوری که جامعه به‌شهر وندان خود القاء کرده است.

دگرگونی مدرنیت؛ دوفریک مسیراطی نمی‌کنند

به اعتقاد گیدنز، جهان مدرن متأخر، دنیایی مملو از فرصت‌ها و عدم قطعیت‌های فزاینده است. سنت‌ها و قطعیت‌های قدیم‌سنت شده‌اند و افراد ناگزیر دند زندگی خود را به شیوه‌ای بازاندیشانه مدیریت کنند. یکی از مشخصات این دوران، از بین رفتن

با تعلم و یادگیری در او پرنگ است و از آن طرف در دوره جوانی، وزن عقل و تفکر می‌چرید و آدمی در عین شور جوانی، دوست دارد با محاسبه دقیق‌تر و عقلایی، خود را سر بهراه‌تر و ریشه‌دار معرفی کند. دوره نوجوانی اما دوره شور و حیرت و بدعت است. حس تعلم همچنان مثل دوره کودکی زنده است؛ اما نه به تبعیت محض، بلکه نوعی استقلال و خودبیندگی در آن مشهود است. نوجوان، بعد از دوره کودکی می‌خواهد خود را صاحب امضا جا بزند و در مواجهه‌ها، چشم و نگاه و عینک خود را مرع خبر و نظر قرار دهد. اگر این شور با چراغ ارشاد و تعلیم و تولیت جهت درست پیدا نکند و ولنگاری و بی‌صاحبی را ضمیمه شور نوجوانی نماید، نوجوانی می‌شود سال‌های عقیم و دردمسر‌ساز که «غوره نشده، مو شیده را» تا داعی می‌کند و تازه می‌شود اول چالش‌های سخت فردی و اجتماعی.

هر چند حس‌هایشدگی نوجوان و البته «همه چیزدانی و فهمی»، جلوتر از داشته‌هایش، میدان‌دار فهمش از پیرامون شود و خورایک‌تاژ میدان فهم ایهام‌ها و تردیدها و سؤال‌ها بانداند و همه مواجهه‌های ناقص خود را به‌عنوان یک کل بی نقص به شمار آورد و با آن جلو رود، خطر سهنگینی در انتظار است.

در «صحرا زوال» زندگی شور نوجوانی، هم باغبان می‌خواهد و هم باغبانی، تا هر آنچه بر خشت خشت نوجوانی سراز می‌شود، جهت و معنای درست و قویم پیدا کند و هر ز نرود. مگر نه نوجوانی، خیلی زود غارت‌زده می‌شود و خیلی تند به بغما می‌رود. نوجوانی کیمیای کیمیایی است که اگر در دوره کوتاه خود ووز و ارز یابد و شناسنامه معتبر بگیرد، قادر است دنیای جدیدی بسازد که در آن از درها و آلام بشری کاسته می‌شود و همیاری‌ها و کامیابی‌ها، به چشم می‌آید و جلوه می‌کند.

این دوره محتاج ارشاد و اشراف و توجه است. اما اگر این اشراف و اشراب به مناصفه یا دورکاری گذاشته شود تا به خیال باطل، زحمت و هن‌زی‌اش کم‌شود و با جعل و وضع

تضمین‌هایی است که در گذشته بدیهی انگاشته می‌شد. برای مثال، در نسل‌های

پیشین مسیر زندگی شغلی کامیابش از پیش ترسیم‌شده بود؛ مدرسه، دانشگاه، شغل ثابت، بازنشستگی اما در دنیای امروز این مسیر پر از پیچ‌وخم و تغییر است. جوان امروزی ممکن است چندین شغل عوض کند، دوره‌های آموزشی متروچی بگذراند، حتی مهارت‌ها و مشاغلش را دنبال کند که لزوماً نیاز به مدرک دانشگاهی ندارند. در چنین شرایطی، طبیعی است که انکا به یک گرواهی کاذبی (مدرک) به‌عنوان تضمین‌کننده قطعی آینده کاشش یابد. زیگموت فرید باومن، جامعه‌شناس لهستانی تبار با تعبیر درخشان خود از «مدرنیته سیال» توضیح می‌دهد که چگونه در دنیای کنونی، همه ساختارهای زندگی لغزان شده‌اند. او وضعیت فارغ‌التحصیلان را مثال می‌زند:

تا چند دهه پیش یک مدرک دانشگاهی، شغل‌های پر درآمد و آینده تضمین‌شده‌ای را نوید می‌داد؛ اما امروز شمار انبوه دارندگان مدرک عالی از یکسو و کمبود مشاغل باثبات از سوی دیگر، آن وعده‌ها را پوچ کرده است. به بیان باومن، در جهان سیال ما، مدرک دانشگاهی دیگر آن لنگرگاه مطمئن قدیم نیست. جوانان در دریایی پرتلاطم از فرصت‌های موت و ناامنی‌های شغلی شناورند.

«جهان امیدهای برافراشته» در تعبیر باومن دقیقاً همان واقعیتی است که جوان ۱۸ تا ۲۵ ساله امروز در ایران نیز با کوشش و پوست‌حس می‌کند. می‌بیند که دوست‌همنان‌سش مسافرکنی می‌کند، هم کلاسی سانس‌شاش یکبار در خانه نشسته یا فارغ‌التحصیل دکتری را که به‌ناچار مهاجرت کرده است.

تغییر در تعریف موفقیت

یکی دیگر از ابعاد جامعه‌شناختی این بحث، تحول در نگرش به موفقیت است. به‌طور سنتی، موفقیت فردی در جوامع مدرن با شاخص‌های روشنی مانند عنوان شغلی، درآمد، مدرک تحصیلی و منزلت اجتماعی سنجیده می‌شد. مدرسه و دانشگاه، افراد را برای این مسیر آماده می‌کردند و شایسته‌سالاری و عده‌می داد که هرکس شایستگی‌اش را با مدرک و مهارت نشان دهد. یادش خود (شغل)، درآمد و منزلت) را خواهد گرفت. در واکنش به این واقعیت، تعریف موفقیت نزد جوانان در حال تغییر است. بسیاری از نوجوانان در یافتنه‌اند که مهارت‌های عملی، تجربه و ابتکار عمل ممکن است از مدرک دانشگاهی مهم‌تر باشند.

ابزارهای مصنوعی و مجازی به گروگان گرفته‌شود، آن‌گاه به جای ساخت دنیای بهتر، خودش دردی می‌شود اضافه به دردهای قبل و به جای راه‌گشایی، رابندان دست می‌کند. دوره نوجوانی، نیازمند مراعات و باغبانی است که با سرهم‌پنداری‌ها و دست‌ک گرفتن‌ها و ره‌اشدگی‌ها و تعارف و رو‌رو بیاستی‌ها، بی‌تاسب است. اینکه در گلستان خانه و باغستان مدرسه، نوجوان را با جعبه ابزارهای خودکار و خودآموز (و به‌ظاهر هوشمند) سرگرم کنیم تا وقت او و ما بگذرد، نوجوانی نوجوان در گردو غبارهای روز مره، خاکی و غبار آلود می‌شود و به هدر و هرز می‌رود.

مادران و پدران و معلمان امروز به همان نسبت که گرفتار شلوغی و مشغله‌های دنیانشهر مدرن هستند، از الزامات و ملزومات باغداری و باغبانی دورند. اصلاً میدان نوجم‌شان و دیگری‌های ذهنشان با نقش آفرینی خانوادگی و اجتماعی‌شان فاصله دارد. درست است که مادری و پدری کردن، ذاتی فطری دارد؛ اما در دنیای پراز‌حام امروز، آن هم نیازمند سواد و بازآموزی نقش است.

معلمی که جای خود دارد. روزگاری قرار بود «تربیت معلم» صورت گیرد؛ اما آن‌هم آرام‌آرام به «تولید معلم» تبدیل شد و امروز دیگر رسماً به «تولید انبوه» آن رسیده‌ایم. یعنی از فرایندی طبیعی به فرایندی مکانیکی و ماشینی رسیده‌ایم. بدیهی است که اگر نقش آفرینی‌های باغبانان خانه و مدرسه، کهرمق و ماشینی شود، نهال‌های کودکی و نوجوانی در تنباید حوادث این روز‌ها یا بی‌ریشه می‌شود یا ریشه‌هایی به بغایت نحیف به خود می‌گیرند که تحمل نسیم هم ندارند.

خانه و مدرسه چارهای ندارند جر آنکه در این دنیای صفر و یکی، همراه با درک واقعیت‌های عالم و آمد معاصر، نقش سنتی (فطری) خود را در هیتی بازآرایی‌شده ایفا کنند و این ممکن نیست مگر اینکه هم دل‌بدهند و هم عقل به کار ببندند... باغبان لازمیم...

باز تعریف نسبت دانشگاه و اشتغال

دانش آموزان (۱۲ تا ۱۸ سال) درواقع نماینده آران مدرک هستند و نوجوانان بالغ (۱۸ تا ۲۵ ساله) نماینده واقعیت کار. نسل جدید بی‌برده به ما می‌گوید موفقیت مسیرهای متعارف دراد و مدرک دانشگاهی تنها یکی از آنهاست. آن‌هم مطمئن‌تر پیشان آیان این به معنای قول ارزش دانشگاه است؟ خیر! بلکه به معنای نقش دادن به دانشگاه در جهت تربیت نیروی ماهر و متخصص است. دانشگاهی که با بازار کار همسو و همراستا است و بر اساس مقتضیات بازار کار ایفای نقش می‌کند.

امروز جوان ۲۳ ساله‌ای که با مدرک دانشگاهی در دست، آینده مهمی پیش روی خود می‌بیند، شاید از خود پرسد آیا بهتر نیود مسیر دیگری را می‌رقم؟ و نوجوان ۱۶ ساله‌ای که این واقعیت را مشاهده می‌کند، ممکن است در باورهای گذشته تجدینظر کند. سیاست‌گذاران آموزشی می‌بایست به پیام این نسل گوش دهند که «ا صرافاً مدرک نمی‌خواهیم، شغل، امنیت شغلی و امکان موفقیت می‌خواهیم.» مطالعات کیفی^۱ نیز حاکی از آن است که «هدفندنی و جنگیدن بی‌وقفه برای آن موفقیت در تحقق آن» یکی از پرسامدترین و جدی‌تر تین ارزش‌هایی است که نوجوانان خود را با آن تعریف می‌کنند. این در حالی است که در داده‌های پیمایش متا در سال ۱۴۰۲ نیز این گزاره بیشترین میزان فراوانی را به خود اختصاص داده است.

این تفاوت نسلی می‌تواند فرصتی برای بازاندیشی جمعی باشد. همان‌گونه که گیدنز مطرح می‌کند، جوامع مدرن با تکثیر بازاندیشی مداوم است که به‌راه خود را به‌سوی آینده باز می‌کنند. شاید زمان آن رسیده است که ما نیز از خود پرسیم هدف واقعی آموزش چیست و موفقیت را چگونه باید تعریف کرد؟ اگر پاسخ دیروز «مدرک» بود، پاسخ امروز احتمالاً « توانایی و مهارت» است. توانایی‌ای که ممکن است از مسیر دانشگاه کسب‌شود یا در میدان عمل زندگی. به هروی، نسل تازه در حال نوشتن فصل متفاوتی از روایت موفقیت است؛ روایتی که در آن مدرک دانشگاهی یک فصل مهم است؛ اما همه داستان نیست.

پی‌نوشت:

۱. ایسا

۲. جلسات گروه و متمرکز مرکز تحلیل اجتماعی (متا) در سال ۱۴۰۱

باشد. اگر این احساس درست مدیریت شود، می‌تواند به‌نوعی از «میهن‌دوستی بقاء» تبدیل شود که برای اصلاح کشور مفید است. فعالان تربیتی باید در برخورد با این نوجوانان آرام و منطقی باشند. تحقیر یا تهمت، آن‌ها را دورتر می‌کند. باید پذیرفت بخشی از نسل امروز از مسیر تجربه شخصی به انتقاد رسیده است. گفتگو در باره مسائل واقعی، دیدن مستقیم تلاش‌های مردمی و نمونه‌های خدمت و شستیدن صدای این نوجوانان می‌تواند اعتماد از دست‌رفته را تا حدسدی بازگرداند. اگر حسن کند حتی در اختلاف‌نظر هم جایی در جامعه دارند، آرام‌تر و واقع‌بین‌تر می‌شوند.

انسجام از دل تفاوت

در ظاهر، سه تیپ نوجوان ایرانی از هم دورند؛ یکی مومن و فداکار است، دیگری نگران و ساکت و سومی منتقد و گاه ناراضی؛ اما در عمق، همه در یک نقطه به هم می‌رسند: آندیشمان به ایران گره خورده است. در همین مطالعات کمی و کیفی مشاهده می‌کنیم که علی‌رغم تمام تفاوت‌ها میان این سه تیپ شخصیتی، نوجوان ایرانی هم قط‌طلب است و هم علقه به ایران دارد و همین جنگ اخیر باعث شد بخش عمده نوجوانان، اسرائیل را دشمن مشترک خود بدانند. لذا می‌توان گفت که ازاین‌جهت جنگ اسرائیل، انسجام در نسل نوجوان را نیز افزایش داد.

باید به نوجوان انقلابی یاد داد که شور خود را با خرد ترکیب کند. به نوجوان مردد باید فهانند که مشارکت، تهدید نیست، بلکه فرصتی است تا ایران اسلامی قوی‌تر شود. نوجوان معترض نیز باید حس کند که می‌تواند نقد کند و در عین حال ایران دوست بماند و ایران‌دوستی او می‌تواند مسیر کشف حقیقت برای او باشد. این سه مسیر اگر در کنار هم پیش برود، تصویری واقعی از وحدت در عین تفاوت خواهد ساخت که قطعاً انسجام مبتنی بر گرایش‌های فطری را در نوجوانان افزایش می‌دهد. جنگ یک‌بار دیگر نشان داد انسجام ملی تنها با شعار و توهین به یکدیگر شکل نمی‌گیرد؛ بلکه با احترام متقابل میسان تیپ‌های مختلف جامعه و فهم این که اسرائیل دشمن همین مردم و همین اتحاد و انسجام است، ایجاد می‌شود. وظیفه فعالان تربیتی آن است که این احترام و گفت‌وگو را در میان نوجوانان نهانیده کنند و در یک فضای آرام، دشمنی اسرائیل با ایران و ایرانی و مسلمان ایرانی را نهادینه کنند که قطعاً انسجام ملی را افزایش می‌دهد. اگر این کار انجام شود، نسل آینده در برابر هر تهدید خارجی و جنگ روانی، آرام، متحد و آگاه خواهد ایستاد.

پی‌نوشت:

۱. از جمله جلسات گروه و متمرکز مرکز تحلیل اجتماعی (متا)